



ای تازه گل توزینت گلزار کیستی؟ به یاد شادروان بارق شفیعی

صفحه ۲

راه دراز افغانستان تا صلح



صفحه ۳

سرمقاله

روابط امریکا و افغانستان افق جدیدی گشوده می شود؟

صحبت تلفونی رییس جمهور غنی و دونالد ترمپ، که در آن از دیدار در آینده نزدیک سخن رفته و همچنان بر همکاری های بیشتر ایالات متحده امریکا و دولت افغانستان در راستای مبارزه با تروریسم و جریان های دهشت افکن تاکید شده است، می تواند به معنای گشایش افق جدید در روابط افغانستان با ایالات متحده امریکاه رهبری دونالد ترمپ رییس جمهور جدید آن کشور تعبیر شود.

دولت وحدت ملی که به ابتکار جان کری شکل گرفت و قرار بود با حمایت جامعه بین المللی و به خصوص امریکا، ضمن ارائه خدمات بهتر به شهروندان افغانستان، از عهده مقابله با جریان های دهشت افکن نیز بر آید، متأسفانه بعد از گذشت نزدیک به سه سال در وضعیت دشواری قرار دارد که هرگاه حمایت لازم و مورد ضرورت را از طرفدارهای بین المللی خود دریافت نکند، با وضعیتی به مراتب دشوارتر از این مواجه خواهد شد.

صحبت های اخیر جنرال نیکلسون در مجلس سنا نشان می دهد که درک و دریافت امریکا از وضعیت جاری در افغانستان سبب نگرانی آن کشور شده و از همین رو، تلاش هایی را روی دست خواهد گرفت که برای تقویت دولت افغانستان و تضعیف مخالفان مسلح آن شریک شود.

از این رو و با توجه به این نگرش، قرار ملاقات آقای ترمپ و اشرف غنی و همین گونه تاکید رییس جمهور امریکا بر همکاری های مشترک کشور مطبوعش با دولت افغانستان برای نابودی گروه های دهشت افکن در افغانستان، می تواند نمادی از اراده قاطع اداره جدید کاخ سفید، برای نابودی جریان های بنیادگرا تفسیر شود که مخالفان مسلح دولت افغانستان را شکل می بخشد.

هرچند اظهارات ترمپ راه مبنی بر نابودی جریان های دهشت افکن به عنوان خوشبینی همراه با احتیاط می باید در نظر گرفت، اما هیچ تردیدی وجود ندارد که هرگاه ایالات متحده اراده کند،

صفحه ۲



زمری باهر: در چند ماه اخیر ۱۸۰ هزار تذکره جعلی ضبط شده اند

صفحه ۲

وزارت امور زنان: آزار زنان در اداره ها به اوج خود رسیده است



صفحه ۲

افول نظم نوین جهانی و جهان پسا امریکا



صفحه ۳

صلح چیست؟ صلح و آشتی را باید در زندگی هرروزه پیدا کرد، در شهری که پذیرای بیگانه های آشفته حال است



صفحه ۴

حکایت روز



«حکمت یار برای تداوی در استانبول است»

روزنامه ترکی ادعا کرده که پس از هدایت رجب اردوغان، کارمندان استخباراتی ترکیه زمینه انتقال حکمت یار را به ترکیه فراهم نموده اند.

۲۰۱۶ حکمت یار با یک طیاره آمبولانس به استانبول برده شده و از آن زمان تا به حال در یک شفاخانه تحت تداوی قرار دارد.

روزنامه آندلیک چاپ ترکیه در شماره روز یکشنبه خود از حضور حکمت یار در استانبول خبر داده است. این روزنامه با نقل قول از منابعی در داخل دستگاه استخبارات ترکیه گزارش داده که اواخر ماه دسامبر



90% Practical
English Conversation Program

- Talk & Talk is a Practical English Conversation Book which has been prepared for English learners to boost their English conversation practically.
- Talk & Talk has been prepared by the Academic Team of MELI, Muslim Business Pages and Muslim Printing Company with the assistance of an American consultant Mr. Sean Daley under the direct supervision of Mr. Gulbadeen Karimi, CEO MELI.

در چند ماه اخیر ۱۸۰ هزار تذکره جعلی ضبط شده‌اند



راه مدنیت: بدون شک فساد اداری حالا به یکی از چالش‌های اساسی دولت‌داری در افغانستان مبدل شده و به تاروپود نظام‌داری ما تنیده است. بارها علیه این پدیده برنامه‌های عریض و طویلی از سوی حکومت ریخته شده و اداره‌هایی با تشکیلات بزرگ هم برای مبارزه با فساد ایجاد شدند، ولی فساد هم‌چنان فربه شد تا اینکه کاهش یابد.

آگاهان معتقدند که پدیدهٔ خجلت‌آفرین فساد را فقط می‌توان در پی تغییر و تفویض نسلی نابود کرد؛ زیرا نسل بر سر اقتدار خود نسل فاسد است و فساد در هر نوعی که باشد برای این نسل اصلی قباحتی ندارد.

روی این مبنا، در این گزارش سری به ریاست نفوس کشور زدیم و با جوانی هم‌صحبت شدیم که صدای مبارزه او را در برابر فساد از دیگران نیز می‌شنیدیم.

زمری باهر، جوانی حدود ۳۰ ساله که از رشتهٔ زبان فارسی دانشگاه کابل ماستری دارد، مدت شش ماه می‌شود که ریاست تثبیت هویت و دیجیتال‌سازی اداره ثبت احوال نفوس کشور را به عهده گرفته است.

باهر می‌گوید که در برابر فساد آستین بالا زده و آمادگی هر نوع قربانی دادن در این راه را دارد. باهر می‌افزاید که تا کنون به ۱۸۰ مورد سند جعلی دست یافته و پس از تحقیق و حصول اطمینان همهٔ این اسناد را در اداره‌اش ضبط کرده است.

یادنامه **عظم‌الدین برکی**

زمری باهر:

در چند ماه اخیر ۱۸۰ هزار تذکره جعلی ضبط شده‌اند

به تصریح وی: «در جریان چهار ماه اخیر نزدیک به ۵۰ واقعه فساد در اداره ثبت احوال نفوس مستندسازی شده و حدود ۱۸۰ هزار تذکره جعلی تثبیت و ضبط گردیده که این روزها روی تتهه گزارشی در این خصوص نیز کار می‌شود.»

به قول باهر، در رقم یادشده حدود ۱۰ مورد، مواردی بوده‌اند که افراد بیگانه به‌خصوص پاکستانی‌ها تلاش کرده‌اند اسناد هویتی افغانستان را به‌دست بیاورند.

وی همچنان مدعی است که همه‌روزه در جریان کارش با چندین مورد از فشار و تطمیع روبرو شده است، اما او و همکارانش بدون درنظرداشت هیچ بعدی، همچنان به کارشان برای کاهش فساد ادامه داده‌اند.

وی خاطرنشان می‌سازد: «چندی پیش سه تذکره را ضبط کردم که جعلی صادر شده بودند، ۲۰ هزار دالر برابم وعده کردند، اما رد کردم و تذکره‌ها را شامل لیست جعلی ساختم.»

او با تاسف از قباحت‌زدایی فساد یاد می‌کند و می‌گوید که مردم نیز این را پذیرفته‌اند.

به باور آقای باهر، چالش عمده در برابر مبارزه با فساد، عدم آگاهی مردم از مکلفیت‌های مأموران ملکی و غیر ملکی است.

به گفتهٔ وی، این خود مردم استند که راه فساد را هموار می‌سازند و در اندک مورد، رضایت‌مندانه حاضرند رشوت بپردازند.

به گفتهٔ او، اداره ثبت و احوال نفوس کشور ۲۰ نوع خدمات را برای شهروندان ارائه می‌کند که در ماه‌های اخیر یک‌سری برنامه‌های ساده‌سازی نیز در دستور کار این اداره قرار گرفته است.

او خاطرنشان می‌کند که قرار است در برابر هر

یک از خدماتی که اداره ثبت و احوال نفوس ارائه می‌کند از شهروندان پول هم دریافت گردد تا از یک‌طرف با این پول نیازهای اساسی اداره مرفوع شود و از این طریق جریان ارایه خدمات بهبود و تسریع یابد و از سوی دیگر، پول به شکل مشروع و قانونی به یک سیستم قانونمند پرداخت گردد.

وی مدعی است که حالا هیچ یک از مراجعان این اداره نیاز به عریضه و تعقیب جریان بروکراتیک سابقه را ندارند و از طریق فورم‌هایی مخصوص، هر نوع تقاضا با کمترین وقت و به شوه خیلی ساده و شفاف برای متقاضیان ارایه می‌گردد.

به قول باهر، در کنار این، دستورالعمل اجرایی برای ماموران و رهنمودهایی برای مراجعان نیز در سیستم جدید در نظر گرفته شده است. او همچنان از یک‌وسایست حرفه‌یی جهت رساندن معلومات کامل برای مراجعان اداره نیز خبر می‌دهد.

آقای باهر می‌افزاید: «در اداره ما روند دیجیتال‌سازی دیتابیس ثبت هویت شهروندان که ۱۸ هزار جلد کتاب دیتابیس را در برمی‌گیرد نیز آغاز شده است.»

باهر یک ادارهٔ شفاف و خدمت‌گذار را به شهروندان وعده داده و به همه پیام می‌دهد که در هیچ مورد برای جعل‌سازی تلاش نکنند. همین ترتیب در دادن رشوت نیز مبادرت نکنند. در غیر آن، مبارزه با فساد اداری و محو آن ممکن نخواهد بود. او از همه می‌خواهد در صورت مشاهده موردی از فساد به اداره‌های مسوول آگاهی دهند.

ای تازه گل توزینت گلزار کیستی؟

به یادشادروان بارق شفیعی



مشهور کشور، داکتر صادق فطرت ناشناس، استاد حقیظ وصال، محمد رفیع، ژيلا، ساربان آهنگ ساخته و خوانده‌اند.

محمدحسن مشهور، به بارق شفیعی در سال ۱۳۱۰ خورشیدی در ریکاخانهٔ کابل زاده شد. بارق شفیعی آموزش‌های ابتدایی را در کابل به پایان رسانید. دانشگاه را نیز در کابل فرا گرفت و از رشتهٔ حقوق دانشگاه کابل سند فراغت به‌دست آورد. شفیعی از اعضای بلندپایهٔ حزب دموکراتیک خلق بود. در کابینهٔ ترکی، به‌عنوان وزیر اطلاعات و فرهنگ کار کرد. در سال ۱۹۶۶ سردیر نشریه خلق شد و سپس به عنوان مدیر فنوگرامتری در موسسهٔ نقشه‌کشی وزارت صنایع و معادن کار کرد. از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۷ مجلهٔ «پشتون ژغ» را مسوولیت داشت و در سال

من است» یا اینکه:

«ساقی!

بیار باده که دور جهان گذشت

این کاروان عمر

به پهنای زندگی

آسودگی ندید و از این خاک‌دان گذشت»

شاید این اشعار خاطراتی بی‌شماری برای شنوندگان‌اش خلق کرده است. این سرودهای دلنشین برای مان زندگی ساخته و افزون براین‌ها از شاعر گرانمایهٔ کشور بارق شفیعی است. بارق شفیعی از سردمداران شعر نو، در افغانستان است.

خال محمد خسته در تذکره معروف خود به نام «معاصران سخنور» محمدحسن بارق شفیعی را برای بار نخست از شاعران نوپرداز در افغانستان معرفی کرد. اشعار و ترانه‌هایش را هنرمندهای

گزارش **علی‌رضا احمدی**

وزارت امور زنان:

آزار زنان در اداره‌ها به اوج خود رسیده است

راه مدنیت: وزارت امور زنان می‌گوید: آزار زن‌ها در اداره‌های دولتی و غیردولتی به اوج خود رسیده است و اگر، این روند ادامه پیدا کند، شاهد کاهش حضور زنان کارمند خواهیم بود.

سپوزمی وردک، معین این وزارت روز یک‌شنبه در کارگاه آموزشی «اصلاحات پالیسی برای زنان در حکومت» گفت: اکنون میانگین حضور زنان در اداره‌های دولتی حدود ۲۲ درصد است که امکان دارد با آزار زنان این رقم، به ۲۱ درصد کاهش یابد.

خانم وردک، داستان دختری که دو ماه پیش استخدام شده بود را گفت و افزود: این دختر به دلیل ادیت‌های جنسی، تصمیم گرفته است که وظیفه‌اش را ترک و خانه‌نشین شود.

به گفتهٔ وی، علاوه بر ادیت جنسی زنان، مردها همکار، بانوی خود را تحت فشار قرار می‌دهند که این کنش باعث کاهش اعتمادبه‌نفس بانوان می‌شود. معین وزارت امور زنان، از تفاوت‌های حقوقی و امتیازی میان مردها و زنان نیز شکایت کرد.

آزار و ادیت جنسی بانوان در کشور همواره مورد بحث و انتقاد فعال‌های حقوق زن بوده است؛ ولی این امر جدی گرفته نشده و همواره زنان از این ناحیه شکایت دارند.

این اعتراض‌ها باعث شد که وزارت عدلیه مسوده قانون منع آزار و ادیت زنان و کودکان را به پارلمان

۱۹۶۵ مدیرمسوول «پیام امروز» بود. شهرت زیاد بارق، محصول تلاش‌های او در زمینهٔ روزنامه‌نگاری و تصنیف‌های جاویدان اوست. شب‌گذشته رسانه‌های جمعی خبر مرگ نابهنگام بارق شفیعی را همگانی کردند که در سن ۸۵ سالگی در آلمان به روز شنبه درگذشت. از وی کتاب شعر «ستاک ۱۳۴۲/ «شهر حماسه/۱۳۵۸» «دوران‌ساز/۱۳۵۹» دوران‌ساز به خط سرلیک در تاجکستان به چاپ رسیده است و«شپیور انقلاب/۱۳۶۶» که چهارمین اثرش است منتشر شده است.

نمونه شعری از بارق شفیعی

آرزو

شامگاهان بهار

بازتاب افق مغرب شهر

ز رواق در آرامگه «بیر هرات»*

به شبنستان شهیدان تابید.

ماهتاب از افق مشرق شهر

قد برافراشت به اندازِ عروسانِ جوان

دامن سرخ حریر

نرم و آهسته یفشاند به امواج طلایی نسیم

سودهٔ زَر به سر قبر شهیدان باشید.

کاش این نور فراق‌تربت من می‌تابید.

از دل دره به آهنگ نوازشگرِ جان

همچو پیام سروش

آمد آهسته به گوش:

نالۀ سحرگری از نی چوپانِ جوان

کاش این نی به مزارِ دل من می‌نالید!

حمل ۱۳۶۰

هرات

سپوزمی وردک، معین وزارت امور زنان می‌گوید: این جرم از سوی زورمندها و افرادی که در اداره‌های دولتی منصوب کرده‌اند، صورت می‌گیرد. خانم وردک علاوه کرد که برخی از کارمندهای دولتی توسط زورمندان و بواسطه به اداره‌های دولتی داخل شده‌اند و کاری جز آزار زنان ندارند.

وزارت امور زنان همچنین بر این باور است، پالیسی‌هایی که برای زنان ساخته شده، نیاز به اصلاح دارد و از سوی دیگر تطبیق نشدن این پالیسی‌ها باعث خلق شدن مشکلاتی برای زنان شده است. گفتنی است که برنامه پرومت اداره‌انکشاف بین‌المللی ایالات متحده نیز این نشست را برگزار کرده، تامحیطی امن برای بانوان شاغل ایجاد کند و از سوی دیگر آزار و ادیت زنان کاهش یابد.

فوزیه کوفی، رییس کمیسیون امور زنان مجلس نمایندگان که در این نشست حضور داشت از برنامه‌های پرومت انتقاد کرد و گفت که اکثر برنامه‌های این اداره قدیمی است و نیاز کونی زنان را حل نمی‌کند.

خانم کوفی افزود: درحال حاضر باید تلاش شود که زنان از نظر اقتصادی و مدیریت توانمند شوند.اینکه تنه‌ها کارهای سوزنی تشویق شوند.

به گفتهٔ او، اکنون زنان با مشکل تحصیل نیز مواجه نیستند و تنها مشکلی که در مقابل قرار دارد، تبعیض‌های جنسیتی زنان در اداره‌های دولتی است. لازم به ذکر است که سران حکومت در نشست‌های بین‌المللی با کشورهای کمک‌کننده، متعهد شده‌اند که حضور بانوان را تا ختم سال ۲۰۱۷ به ۳۰ درصد برسانند. براساس گزارش وزارت امور زنان اکنون ۲۲ درصد زنان در اداره‌های دولتی حضور دارند که ممکن است کاهش یابد.

تربیون

دکتر ملک ستیز

دکترین برژنسکی تا هنوز ثمر

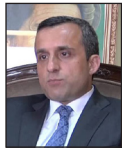
می‌دهد



به‌یاد دارم در یازدهمین جلسهٔ عمومی سالانهٔ شورای حقوق‌بشر سازمان ملل که در ماه می سال ۲۰۰۹ در ژنیوا دایر شده بود، گروهی از دولت‌ها به ابتکار جمهوری کوبا، تقاضای قطع‌نامه علیه کشتار جمعی افراد ملکی در غزه به‌واسطهٔ اسرائیل را طرح کردند. وقتی امریکا از کامرون به این قطع‌نامه رای منفی دادند، اکثریت اعضای شورا در آرای خود تجدیدنظر کردند. برخلاف توقع، قطع‌نامه جایگاه خود را از دست داد و به رای گیری نرفت. جالب این‌که برخی از دولت‌های خلیج مسلمان از ابراز رای، خودداری کردند. حالا همین دولت‌ها، طلب و داعش را در افغانستان برای جهاد حمایت می‌کنند. آیا فکر سیاسی دولت افغانستان بدتر از ایدئالوژی دولت اسرائیل برای این «مجاهدین» است؟ به باور من این همان منابعی است که در حمایت اسرائیل تهیه می‌شود و این «جهاد» را تمویل می‌کند. دکترین برژنسکی که بر استفادهٔ دین، از منافع استراتژی‌ها و دورنمای هژمونی غرب در جهان متکی بود، به‌نحوی حکومت می‌کند و تا هنوز ثمر می‌دهد. مسلمانان اززان‌ترین مواد سوخت برای این آتش فروزان در جهان هستند.

ام‌الله صالح

او حنجرهٔ همهٔ ماست



بیباید سنت‌شکنی کنیم و او را در زندگی و حیات‌اش ارج بگذاریم. بیش از سی سال است کار فرهنگی می‌کند و درین دوران پرتلاطم هیچ موج و توفانی نتوانست جهت‌اش را از عشق ورزیدن به افغانستان به سمت گروهی انحراف دهد. آدم‌های عصر بحران افغانستان، به‌نحوی و پنهانی با فرهاد دریا آشنایند. او برای هریک ما و هرگوشهٔ این وطن سروده‌یی دارد و آن‌را از ته دل و باصمیمیت تمام سروده است. آفریده‌های هنری او سوزه‌های متنوع چون هوا و شور جوانی، زیبایی‌های افغانستان، غرور، تاریخ، درد بی‌وطنی، غربت و بالاخره ارزش به زندگی و مهر ورزیدن به هم‌نوع و هموطن را به زیبایی یک دریا، در فرهنگ معاصر ما هدیه داده است. او هنرمندی است که به تمام زبان‌های افغانستان حرمت گذاشته و گاهی نغمه‌های محلی را چنان با شوق و عطش سر کرده است که گویی اهل همان محله است. او نه تنها «واغایتا» را به تصویر کشیده است بل، «این غایتها» را نیز با تمام فرود و فرازش در کاخ فرهنگ افغانستان با سرود حک کرده است. پس از فروپاشی گروه سیاه طالبان او اولین هنرمندی بود که به وطن برگشت و آمدنش به‌صورت نمادین نشان داد که افغانستان تغییر کرده است و از حضرت دوست خداوند بکتا برایش عمر دراز و پر فیض تمنا دارم.

فرشته‌بیگم

چرا فقیرترین و ناامن‌ترین کشور را داریم؟



در افغانستان یک عالم، کار است که باید انجام شود ولی چون پروژه‌یی نیست، کسی نمی‌خواهد انجام دهد؛

زیرا حتی کارمندهای بلندپایه‌دولتی و وکیل‌های پارلمان هم، در فکر گرفتن پروژه برای همدستان خوداند.

در افغانستان باید سیستم امپلمنترینگ (محاسبه اقتصادی و موثریت برنامه‌های تطبیق شده وزارت خانه‌ها در سال اخیر) در پارلمان وجود داشته باشد. این سیستم براساس تحقیق و بررسی بوده و پنهانی‌یی برای پول گرفتن وکلای پارلمان از وزیرها نیست.

سیستم‌های آموزشی از دانشگاه گرفته تا مکاتب ابتدایی، نیاز به رفورم‌های اساسی دارد. سیستم و شیوهٔ آموزش خیلی قدیمی و عقب‌مانده است و در ضمن مواد درسی معیاری وجود ندارد و هر استادی هرچه دلش خواست درس می‌دهد.

قانون شرایط کار و امتیازات کارمندهای دولتی باید از سر نوشته و تدوین شود. اتحادیه‌های فعال کارگری برای دفاع از حقوق کارمندا وجود ندارد.

در افغانستان سیستمی بنام سوسیال وجود ندارد. این سیستم باید پلی باشد میان اداره‌های دولتی، قوه قضاییه، ارگان‌یزیشن‌های دولتی و غیردولتی، سیستم‌های آموزشی و خانوادها.

موضوع جندر در افغانستان، هنوز خیلی مبهم و ناشناخته است. سیاست و پالیسی تبعیض مثبت تقریبین وجود ندارد و در بعضی جاها فقط در حد یک یادآوری مختصر است.

حزب و فعالیت سیاسی به شکل سیستماتیک و درست آن، وجود ندارد. احزاب موجود به شکل اهرم و باسیستم پانتریارکال اداره و کنترل می‌شوند. نه اساسنامه، که در دسترس و قابل کاربرد باشد وجود دارد و نه سیاست و پالیسی مشخص برای فعالیت احزاب انتخابات افغانستان هم هیچ‌وقت به معنی واقعی آن نمی‌تواند دموکراتیک باشد؛ زیرا رای‌دهی‌ها براساس خواست بزرگان اهرم و به شکل گروهی صورت می‌گیرد نه براساس خواست و ارادهٔ شخصی افراد.

در افغانستان خیلی پدیده‌ها، هنوز ناشناخته و تعریف نشده است. خیلی‌ها معنی آزادی یا برابری را آن‌گونه که باید باشند نمی‌دانند. همهٔ تعریف‌ها باید در محور اخلاق و دین بچرخد، ولی در عمل هر جنبائی نیز باید این توجیه می‌شود.

در افغانستان اکثر کارها پروژه‌یی اند، ولی هیچ کنترل جدی بالایی کار و نتیجهٔ کار پروژه‌ها وجود ندارد.

یکی از عوامل ناامنی، کسانی هستند که وظیفهٔ تامین امنیت را دارند. رقابت میان سران قومی، گروهی و تنظیمی یکی از عوامل تقسیم شدن امنیت ملی واردوی ملی به چندین گروه رقیب و مهیا شدن فرصت برای تروریست‌ها و جنگ‌جویان است.

ازین‌گونه موارد خیلی زیاد است و تمام این‌ها سبب شده افغانستان یکی از فقیرترین و ناامن‌ترین کشورهای جهان شود.

تحلیل
<div><div> عباس فراسو</div><div> نویسنده و تحلیل گر</div><div> بخش نخست</div></div>



طرح مسأله

ظهور قدرت‌های تجدیدطلبانه در جهان و ضعف ساختارهای داخلی و ایدئولوژیکی امریکا، منجر به شکست و افول دکترین نظم نوین جهانی به رهبری ایالات متحده امریکا در نظام بین‌الملل شده است. امروز، امریکا نه یک قدرت هژمون جهانی است و نه توانایی حفظ عنوان «ابرقدرتی» را در میان قدرت‌های جهانی نوظهور دارد. این، تنها حرف و حدیث رقیب‌های امریکا نیست که بیافند؛ بل، امروز سیاستمدارها، صاحب‌نظرها و نویسنده‌های امریکایی نیز در داخل و خارج امریکا از آن صحبت می‌کنند. اکثریت اندیشمندان به این نظراند که «نظم نوین جهانی» به رهبری امریکا در حال عقب‌نشینی است و تاکتیکی نیست؛ زیرا نشانه‌های زوال هژمونی امریکا در جهان از سال ۲۰۰۸ به‌دین سو بر همگان پیداست. مهم‌ترین سوالی که در رابطه به این مساله مطرح می‌شود این است که با شکست نظم نوین جهانی، به رهبری امریکا، نظم جهانی آینده چگونه خواهد بود؟ در این مقاله، تلاش براین است تا پاسخی در رابطه به پرسش طرح شده دست‌وپا شود. اما قبل از همه، باید نگاه اندیشمندانها و نویسنده‌هایی را که در رابطه به به افول هژمونی جهانی امریکا در جهان اظهار نظر کرده‌اند، بدانیم. این‌که واقعن می‌شود، افول نظم نوین جهانی به رهبری امریکا را که توسط «بوش پدر» در دههٔ ۱۹۹۰، مطرح شد، افسانه نخواند؟

دکترین نظم نوین جهانی

دههٔ ۱۹۹۰، فرصتی طلایی برای نفوذ فعال امریکا در جهان، برای دستیابی به هدف مقدس امریکایی‌ها در تحکیم، تثبیت و تعمیق هژمونی خود بر نظام بین‌الملل تلقی می‌شود. تحول‌های سال‌های اخیر دهه ۱۹۸۰ و آغاز ۱۹۹۰، به اندازه‌یی سریع، عمیق و بنیادی بود که فوکویاما از پایان تاریخ خیر داد. پایان جنگ سرد و همکاری گستردهٔ کشورها در ائتلاف بین‌المللی به سرکردگی امریکا علیه عراق، بار دیگر ارزش‌های ایده‌آلیستی گذشتهٔ امریکا و مفهوم «نظم نوین جهانی» را در دولت جورج بوش مطرح ساخت. صحبت از نظم نوین جهانی، معنایی را در ذهن تداعی می‌کند که توسط جورج بوش، رئیس‌جمهور پیشین امریکا مطرح و آرایه شد. هرچند اصطلاح «نظم نوین جهانی» اولین بار

ترجمه

<div><div> مترجم: محبوب‌الله افخمی</div><div> نویسنده: آنانول لیون</div><div> منبع: نشنال انترست</div></div>



اشاره: **آنانول لیون Lieven Anatol** **استاد دانشگاه جورج تاون قطر و مهمان دانشکده مطالعات جنگ، در کالج کینگز لندن است. او در ۱۹۸۰ به‌عنوان روزنامه‌نگار انگلیسی در امور هند، پاکستان و افغانستان فعالیت می‌کرد. تازه‌ترین کتابش که چاپ شده «پاکستان» نام دارد. او در میان سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۶ برای پژوهش، پنج‌بار به افغانستان سفر کرد.**

قسمت سوم

طالبان در مورد پیش‌برد مذاکره چه دیدگاهی دارند، در جلساتی که من با برخی از فرمانده‌های طالبان در نشست پکواش داشتم، می‌توانم بگویم که شاید پیش‌برد مذاکره، با برخی از افراد طالبان عملی‌تر باشد تا شبکهٔ حقانی. آن‌چه که در پیش‌برد مذاکره میان طالبان و دولت افغانستان مهم است، توجه به عناصر فرعی و اصلی حکومت سیاسی در افغانستان است: تجزیه‌وتفحیل کارشناس‌های کشورهای غربی، این نتیجه را نشان می‌دهد، باید به این عناصر توجه جدی صورت گیرد؛ زیرا مذاکره بر محور این عناصر کلیدی می‌چرخد. دراین تجزیه‌وتحلیل‌هایی‌که‌صورت‌گرفته‌است، یکی از عناصر مهم این است که حمله‌های مرگباری که صلح و امنیت را برهم زده‌است، عامل اصلی و بااهمیت آن تصاحب قدرت است که طالبان خود را محروم از آن احساس کرده‌اند و برای جبران آن دست به هر عملی خشونت‌بار می‌زنند تا هم به کشورهای غربی و هم حکومت افغانستان و در افغانستان‌های خود نشان دهند که فراموش شدن و دست‌کم گرفتن آنان برای همه هزینه‌بردار است. همچنان‌آنگاه‌پاکستان‌از چنین موقعیتی بهترین استفاده را برده و از طالبان در راستای اهداف خود بهره‌برداری می‌کند. یگانه عامل نفوذ پاکستان در شرق افغانستان، همین انگیزهٔ قدرت است. نقاطی که در رأس خواست‌های طالبان است، با این موارد پیوند خودروده‌است و طالبان عمل‌گرامی می‌گویند، باید نیروهای خارجی به طور کلی از افغانستان بیرون شوند. قانون اساسی جدید باید ساخته‌شود و حاکمیت مبتنی بر خدا به وجود آید. حاکمیت از آن خداست که باید توسط شریعت اسلامی عملی شود. ازاین‌رو آنان حکومت در افغانستان را فاعلن فاقد چنین ویژگی‌هایی می‌دانند و به فکر براندازی آن‌اند.

با در نظرداشت شرط اول طالبان، خروج تدریجی نیروهای ایالات متحده از افغانستان تا سال ۲۰۲۴ صورت‌خواهد‌گرفت. تا سال ۲۰۲۴ که نیروهای ایالات متحده در افغانستان باقی می‌مانند، ناگزیراند به هر نوع حمله به پایگاه‌های خود یا مسخ دهند که متقابلن طالبان بهانه‌ی برای حمله‌ها و مرگبار خود دارند. از سوی دیگر، این حضور در ساده‌ترین شکل آن خودبه‌خود، منجر به شکل‌گیری رقابت استراتژیک هم‌زمان با چین و روسیه می‌شود که در نتیجه، یک مسألهٔ جدید را در

افول نظم نوین جهانی و جهانِ پساامریکا



مقالهٔ سال ۲۰۱۴ خود با عنوان «آیندهٔ نظم جهانی لیبرال»، به افول قدرت امریکا و تحول قدرت جهانی از قدرت متمرکز به نظام چندقطبی اشاره کرده است. به نظر او، جهان به نوعی در وضعیت تحول قدرت جهانی از قدرت متمرکز به نظام چندقطبی است که می‌توان آن را به مثابهٔ «سیستم انتشار قدرت» یاد کرد، که کشور چین شاید بیش‌ترین بهره را از این انتقال قدرت، داشته باشد.

گیدون راشمن (GideonRachman)، یکی دیگر از تحلیل‌گرهای سیاسی مجله‌های امریکایی است که چالش‌های اجتماعی و اقتصادی ناشی از بحران سال ۲۰۰۸ میلادی در امریکا را عامل ضعف و سقوط موقعیت جهانی امریکا دانسته و رشد اقتصادی و نظامی چین را یکی از تهدیدهای جدی و بلندمدت برای هژمونی امریکا تلقی کرده است. به عقیدهٔ راشمن، امروز رقابت میان چین نوظهور و امریکای ضعیف، در ابعاد گوناگون صورت می‌گیرد. او می‌گوید که در مقابل ضعف امریکا، قدرت‌های نوظهور از جمله چین، برزیل، ترکیه، هند و ایران هستند که هر کدام از این کشورها با توجه به اولویت‌های سیاست خارجی می‌شود، توانایی امریکا برای شکل‌دهی نظام جهانی را محدود می‌کنند. (ر.ک: Think Again: American Decline, foreign policy, January ۲۰۱۱)

نوام چامسکی، یک منتقد برجستهٔ سیاست

روزنامه

مدنییت

برای متن‌های کوتاه

سال پنجم ♦ شماره ۲۴۶ ♦ دوشنبه ۲۵ دلو ۱۳۹۵
Rah-e-Madanyat Daily ♦ Mon, 13 Feb 2017

هژمونی بر منطقهٔ خود مسلط خواهد بود. به‌عنوان مثال، برزیل در امریکای جنوبی، ایالات متحده در امریکای شمالی، چین در آسیای جنوبی، روسیه در قفقاز، آفریقای جنوبی در آفریقا است و در این شرایط، فضا، فضای مجازی و اعماق دریاها از کنترل «پلیس سابق» یعنی امریکا خارج خواهد شد و جوامع جهانی جدید تاسیس می‌شوند. (McCoy, ۲۰۰۲)

ویلیام نورمن گریچ و استفن کوهن، به ترتیب معتقداند: امریکا ویژگی‌های مانند فقر، جرم، بی‌سوادی و بیماری‌های موجود در جهان سوم را از خود به نمایش گذاشته و استانداردهای زندگی در مقایسه با دیگر کشورهای توسعه‌یافته و درحال‌توسعه در این کشور کاهش یافته است. از دید گریچ، سقوط امریکا در ثروت بدون کار، لذت بدون وجدان، دانش بدون شخصیت، تجارت بدون اخلاق، علم بدون انسانیت، عبادت بدون ایثار و سیاست بدون اصول در آن کشور ریشه دارد. (Norman Grigg, ۲۰۰۴)

میشل کاکس، یکی از استادها و تحلیل‌گرهای برجستهٔ روابط بین‌الملل نیز به این موضوع پرداخته و اوایل قرن بیست‌ویکم‌را شاهد ظهور یک واقعیتی جدید به نام «تغییر قدرت» دانسته است. به نظر او، دراین فرایند، قدرت هژمونی امریکا، رو به زوال بوده و نظم جدید بین‌المللی توسط یک واقعیت جهانی دیگر به نام بریکس (BRICs)، که شامل کشورهای برزیل، روسیه، هند و چین می‌شود، در حال شکل‌گیری است. (Cox, ۲۰۱۲, p.۳۶۹) بریکس، نامی است برای گروهی از کشورهایی که رشد اقتصادی آنها در سال‌های اخیر بالا بوده و فرآیند شکوفایی اقتصادی و صنعتی‌سازی را با شتاب بیشتری پیگیری کرده‌اند.

بریکس (BRICs) واژه‌ای مرکب از حروف نام اول کشورهای تشکیل دهندهٔ آن یعنی برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی است که به عنوان یک نیروی بالقوهٔ جهانی، حدود یک‌ونیم دهه پیش شکل گرفت. کشورهای عضو این گروه، در زمرهٔ اقتصادهای نوظهور در جهان تعریف شده‌اند. به همین ترتیب، کشورهای شکل دهندهٔ بریکس به لحاظ سیاسی، دارای جهت‌گیری‌های نسبتین مشابهی پیرامون زور، نقض حاکمیت و سیاست فشار، استفاده از سایلر، نقض حاکمیت کشورهای دیگر، یک‌جانبه‌گرایی و نادیده گرفتن سازمان ملل متحد را توسط قدرت‌های دیگر جهانی نمی‌پذیرند....

گام بعدی‌شان، منطقهٔ سنکیانگ یعنی جدایی‌طلبان چین خواهد بود. افراط‌گرایان چینی، از دیرزمان، درمیان گروه‌های افراطی اسلامی حضور داشتند و انتظار روزی را دارند که بتوانند با جنگ مسلحانه وارد منطقهٔ مسلمان‌نشین این کشور شوند. وقتی که پاکستان به آخرین سنگرهای طالبان پاکستان در سال ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵ حمله کرد تا آنان را نابود کند، انتظار می‌رفت که دامنه‌ی این حملات، تا مراکز طالبان افغانستان پیش برود و تنها در وزیرستان شمالی محدود نماند؛ اما دیده شد که پاکستان میان طالبان افغانستان و پاکستان TTP بسیار فرق قابل است.

تلاش‌های کابل و واشنگتن به این دلیل ناکام ماند، که آقای اشرف غنی، رئیس‌جمهور افغانستان، نتوانست آن انگیزه را برای پاکستان ایجاد کند تا روند مذاکرهٔ صلح در افغانستان را تقویت بیشتر کند. دلیل این است که سیاست‌های پاکستان با انگیزه‌هایی پوسته به یک اندیشهٔ دگم مذهبی -افراطی شکل گرفته است. این دگم استراتژیک در اسلام آباد نتیجه اهداف دردم تنیدهٔ گروه‌های مختلف قومی و مذهبی در پاکستان است. ژنرال‌ها و دیگر مقام‌های پاکستان باور دارند که با استفاده از اوضاع جاری افغانستان، هند به دنبال تضعیف جایگاه این کشور در افغانستان است. نگاه پاکستان این است که افغانستان تخته بازی است، که نباید در این تخته بیشترین نقش را هند برخلاف پاکستان داشته باشد. هر حکومتی در افغانستان باید در روابط پاکستان اولویت دهد تا هند. گذشته از آن، هند نیز شورش‌های جدایی‌طلب قومی در بلوچستان را به همکاری سازمان امنیت ملی افغانستان NDS تشویق و حمایت می‌کند.

این‌برای پاکستان پذیرفتنی نیست که سازمان‌امنیت‌ملی افغانستان را دشمن دیرینه‌اش (هند) کنترل و همکاری کند و متحد دائمی‌اش باشد. طالبان پاکستان که از مرز افغانستان به آن طرف رانده می‌شوند به ابزار در دست، ریاست امنیت ملی افغانستان تبدیل می‌شوند و در برابر اسلام‌آباد قرار می‌گیرند که آن به طور طبیعی بیشتر به نفع هند است. پس از آن که یکی از رهبران طالبان پاکستان، به نام لطف‌الله محسود، در ماه مارچ ۲۰۱۳ در افغانستان گرفتار شد، واریسی‌های او نتایجی را به دست داد که رابطهٔ بسیار نزدیک با امنیت ملی افغانستان داشته است. ریاست امنیت ملی افغانستان و بخش‌های مهم دولت افغانستان از سال ۲۰۰۱ به بعد، در اختیار تاجیک‌ها بوده و با وجود آن‌که رهبری افغانستان را پشتون‌ها در دست داشتند، اما بازم نفوذ تاجیک‌های ضد پاکستان، در حکومت محمدآشرف غنی و حامد کرزی بالاتر از کنترل آنان بود و آشرف هم است. نگاه پاکستان این است که حامد کرزی و اشرف غنی نتوانستند از نفوذ تاجیک‌ها در دولت جلوگیری کنند و این امر باعث شده که طالبان که نمایندهٔ قوم پشتون هستند، بیشتر حساس شوند. از دید پاکستان، طالبان افغانستان نمایندهٔ واقعی پشتون‌ها هستند و یگانهٔ دلیلی که این گفته و یا ادعا را به اثبات می‌رساند این است که در تمام نقاط پشتون‌نشین افغانستان، آنان مسلط هستند و از جانب مردم این مناطق حمایت می‌شوند. قدرت طالبان در کابل و دیگر مناطق افغانستان به‌طور ناامیدکننده‌یی بسیار ضعیف است. افغانستان از دید طالبان یک کشور تقسیم شده است و بیشتر به غرب و به‌ویژه ایالات متحده وابسته شده است و این وابستگی نشان می‌دهد که این کشور محکوم به نابودی است.

که در نتیجهٔ پادرمیانی جان کری، وزیر امور خارجه ایالات متحده در سال ۲۰۱۴، اقدام به تقسیم کرسی‌های دولت به قوم خود کرده است. این توافق، مبتنی براین فرض ضمنی بود که فرد اول افغانستان با نظرداشت بیشتربودن پشتون‌ها، باید از میان این قوم برگزیده شود و جایگاه تاجیک‌ها را می‌توان با یک پست شبه نخست‌وزیری جبران کرد. عبدالله عبدالله، که پدرش پشتون بود و مادرش تاجیک، شانس زیادی را به وی داد که با استفاده از چنین صفتی از یک سو و نزدیکی آن با ربه‌های ائتلاف شمال از سویی دیگر، این سمت را به او بسپارند. به نظر رییس‌جمهور غنی، پستی که عبدالله دارد بیشتر نمادین و برای استراحت است نه چیزی بیش از آن. پشتون‌ها در طول تاریخ این کشور به مزایای قدرت سیاسی عادت کرده‌اند و هرگز مایل نیستند که این غنایم تاریخی خود را که سال‌ها مالک آن بوده‌اند، با دیگران به آسانی تقسیم کنند. حفظ این غنایم هر نوع حمایت و نیروی مسلح را نیاز دارد، حتا طالبان. این‌جا است که بخش عمدیهی از پشتون‌ها، خواست طالبان را با خود یکی می‌دانند و به حمایت آنان ضرورت دارند. ازاین حیث، منطق جنگ طالبان برای قدرت قومی می‌تواند قابل توجیه باشد.

بن‌بست مذاکرات مستقیم با طالبان، کابل و واشنگتن را واداشت که استراتژی خود را تغییر دهند. این فشارها ممکن است باعث شود، پاکستان با استفاده از نفوذی که بر طالبان دارد، رهبران را متقاعد به پذیرش مذاکرهٔ صلح کند. با توجه به شرایطی که پاکستان دارد، می‌توان گفت که این کشور مکان مناسبی برای رشد افراط‌گرایی با انگیزهٔ متناسب با منافع پاکستان است. این که می‌گوییم پاکستان مکانی امن برای گروه‌های افراطی است و مرگ رهبرانش در خاک این کشور، نشان می‌دهد که در پاکستان چه می‌گذرد و این حرف‌ها چه‌قدر نزدیک به واقعیت است. این بدیهی شده‌است که پاکستان فوق‌العاده توانایی تحت فشار قرار دادن طالبان را دارد. ظهور طالبان پاکستانی نشان می‌دهد که ارتش پاکستان در استراتژی خود تغییراتی را به‌وجود آورده است که متناسب باپی آمدهای تهدیدهای طالبان پاکستان است.

ظاهرن فشارهای وارد شده بر پاکستان باعث شده است که این کشور تمایل بیشتری به چین پیدا کند. گرچه که نگاه چین نسبت به افغانستان با پاکستان متفاوت است، اما نباید از یاد برد که این موضوع افغانستان است که باعث یسکونگری دو کشور در سطح منطقه شده است. تسلط کامل طالبان بر افغانستان، به نفع پاکستان پایان می‌یابد؛ درحالی‌که چین از گسترش قدرت طالبان در منطقه نگران است و در صورتی‌که از افغانستان به آسیای میانه نفوذ کنند،

افغانستان و منطقه به‌وجودمی‌آورد.

در رابطه به دومین شرطی که از سوی طالبان مطرح شده است؛ به نحوی، از سوی دکتر عبدالله رییس اجرائی دولت وحدت ملی و طرفداران‌اش مطرح شده است. هوادارهای عبدالله و شخص او به منظور تقسیم قدرت سیاسی با تیم اشرف‌غنی، یکی از نکات مهم توافق‌شان همین بود که باید پس از گذشت دو سال از عمر دولت وحدت ملی، قانون اساسی تعدیل شود و زمینهٔ اصلاح گستردهٔ سیاسی در کشور فراهم شود. تعدیل و اصلاح قانون اساسی توسط لویه‌جرگه خواهد شد؛ ولی حکومت وحدت ملی باید این زمینه را فراهم کند. افزون براین که این شرایط منجر به تقسیم قدرت در سطوح مختلف می‌شود، شرایط را در سطح گروه‌های مختلف قومی و سیاسی، در قوهٔ مقننه نیز فراهم می‌کند. چنان‌که در قانون اساسی به شریعت اسلامی برتری داده شده است، همچنان دموکراسی نیز پذیرفته شده‌است و در بسیاری کشورهای اسلامی نیز مورد پسند است. شریعت اسلامی، مبتنی بر احکامی از جانب خدا است که در یک نظام اسلامی و حاکمیتی الهی، توسط قانون‌گذارهای مسلمان، جامهٔ عمل می‌پوشد و تطبیق می‌شود.

گذشته از آن‌چه که برای طالبان بااهمیت به‌نظر می‌رسد، مسایل و موضوع‌های مربوط به قدرت است که از دید آنان حل این مسایل، راه حل نظامی دارد و صرفن باید از راه نظامی حل‌وفصل شود. سابقهٔ خشونت‌ها و درگیری‌ها در افغانستان نشان می‌دهد که هیچ‌گروهی، تن به خلع سلاح و یا تسلیم‌شدن در برابر دیگری را نده می‌دهد، مگر این‌که کاملن شکست بخورد و یا کلن نابود شود. جنگ‌جویان قومی و کسانی که از تداوم جنگ تاملن معیشت می‌کنند و چرخهٔ زندگی‌شان با چنین شرایطی می‌چرخد، ایالات متحده پس از سال ۲۰۰۱ با چنین گروه‌هایی از یک سو و طالبان از سوی دیگر مواجه شد. ایالات متحده، با چنین شرایطی یک افغانستان پر از کشمکش را باید بازسازی می‌کرد. طالبان با درک چنین واقعیتی به‌بخش بزرگی از جنگ‌جویان امروز، مبدل شده‌اند.

هم‌زمان با این‌که طالبان، به مذاکرهٔ صلح اهمیت ندهد و ایالات متحده و دیگر متعهدین‌اش، دولت افغانستان را کمک و همکاری لازم نکنند، ممکن است طالبان قدرت بیشتری بگیرند و مناطق زیادی را در زیر کنترل خود درآورند، در آن صورت، برگزاری انتخابات با مشکل روبرو می‌شود. بی‌آمد منفی این روند، این است که از یک‌طرف امنیت در افغانستان برهم می‌خورد و اوضاع روزبه‌روز بد می‌شود و از سوی دیگر، مشروعیت دولت تضعیف می‌شود و در مناطق زیر کنترل کنترل ضعیف و قاچاق مواد مخدر رواج پیدا می‌کند و طالبان از شایبه وضعیت ۱۹۹۰ به‌وجود می‌آورد. بی‌شمرماندن روند صلح به این معنا است که، نیروی مسلح همچنان به جنگ خود ادامه می‌دهد و ممکن است برخی از مراکز مهم کشور را



صاحب امتیاز و مدیر مسوول:

سید اصغر اشراقی
معاون: امین بهراد
ویراستار: روح‌الله واعظی
دبیر گزارشگران: علی‌رضا احمدی
با همکاری گروه گزارشگران و نویسندگان

رنگارنگ

صلح چیست؟

صلح و آشتی را باید در زندگی هرروزه پیدا کرد،در شهری که پذیرای بیگانه‌های آشفته‌حال است



←نویسنده: مارگارت پکسن

منبع: / aeon ترجمان ←

بباید فرض کنید به یک عالم اجتماعی بدل شده‌اید و می‌خواهید دربارهٔ مفهوم صلح و آرامش پژوهش کنید؛ یعنی می‌خواهید دریابید که چه چیزی ما را به جامعه‌یی صلح‌طلب می‌سازند. فرض کنید، طی سال‌ها فعالیت در چهار گوشهٔ جهان، شواهدی دال بر خشونت و جنگ شما را احاطه کرده است. از افراد مختلف دربارهٔ ضرب و شتم، دست‌گیری، قتل و تجاوز، چیزهایی شنیده‌اید؛ دربارهٔ اخراج شدن از کشور و مردانی با نقاب سیاه که از شما غذا و زندگی تان را می‌خواهند؛ دربارهٔ خشونت خانوادگی، روستایی و حکومتی. این داستان‌ها را از پیرزن‌هایی با چشمانی آکنده از اشک و از مردان جوانی که بازوهایشان پر از خالکوبی‌های زندان است شنیده‌اید.

«در گذشته» مردانی بودند که سوار بر اسب، پسرها را به جنگ فرا می‌خواندند تا ماشین‌های بزرگ سیاه که سر برسند و در ظلمات شب مردم را بریابند؛ دخترانی بودند که آشفته از تجاوز جنسی، در چشم‌انداز پرسه می‌زدند؛ در اردوگاه‌ها، «قانون بقا»، سازگارترین حاکم بود؛ زن‌های حامله‌یی بودند که آن‌قدر کتک می‌خوردند تا فرزندشان تلف می‌شد و اجساد در زمان قحطی بر روی هم تلنبار می‌شدند؛ مواردی بود که فردی به‌خاطر دزدی، شلغم، دستگیر و تبعید می‌شد؛ کسانی بودند که به‌خاطر یهودی، مسیحی یا مسلمان بودن، مورد ضرب‌وشتم قرار می‌گرفتند. فرض کنیم در جهان اندیشه‌هایی که شما را احاطه کرده‌اند، دربارهٔ اینکه چگونه باید این آشوب و ناسامانی را بفهمیم، برآوردهایی صورت می‌گرفت: حضور گونه‌های خاصی از حکومت‌ها، حضور انواع خاصی از تفاوت‌ها و تنوعات اجتماعی، و حضور انواع خاصی از ادیان. همچنین فرض کنیم این داستان‌های آشفته‌کننده سال‌های سال، بر روی هم جمع شده‌اند و تنها در برخی مقاطع توجه شما را جلب می‌کنند که دیگر نمی‌خواستید دربارهٔ جنگ پژوهش کنید.

یک‌باره کاشف به عمل می‌آید که پژوهش دربارهٔ صلح دشوارتر از چیزی است که گمان می‌کردید یا «دست‌کم» برای من این‌گونه بوده است. من انسان‌شناسی‌ام که، سال‌ها در میان مردم روستایی زندگی کرده‌ام و سوال‌هایی اساسی، دربارهٔ چگونگی عملکرد حافظه در آن گروه‌ها پرسیده‌ام. فکر می‌کردم دربارهٔ چگونگی آغاز مطالعهٔ صلح ایده‌هایی دارم. به‌هرحال، اگرچه داستان‌های مربوط به خشونت پرشمار بودند، ولی اغلب مردم مشغله‌های دیگری داشتند یا در آشپزخانه‌ها و مزارع کار می‌کردند، آب حمل می‌کردند، تصمیم می‌گرفتند که براساس آب‌وهوا دست به چه کاری بزنند، با همهمان‌ها غذا می‌خوردند؛ فضولات دام‌ها را نظافت می‌کردند. مردم در شرایط عادی، اگر گاهی هم خشمگین می‌شدند، هر روز با مشکل‌ها و راه‌حل‌های کاری روبه‌رو می‌شدند. هم عشق در میان آن‌ها بود، هم عیش و هم رنج‌واندوه. به‌رغم چیزهایی که در زندگی دیده بودند یا آن‌چه که در بدترین روزهای زندگی به‌دست خودشان رقم می‌زدند، خود را محترم می‌شمردند و از جهان نیز انتظار محبت و احترام متقابل را داشتند.

یقینن، باید راه‌هایی برای جست‌وجوی آن نوع محبت و احترام رودررو وجود داشته باشد و راه‌هایی برای مطالعهٔ قدرت و محدودیت‌های آن وجود دارد، به‌ویژه وقتی مردم با شرایط سخت مواجه می‌شوند. آیا جوامعی وجود دارند که موفق شده باشند، در شرایط بد و خوب، از پس خوب‌بودن برآمده باشند؟ در پژوهش دربارهٔ حافظه، رویه‌های مقاومت و سماجت را بررسی کرده بودم. آیا ممکن است جوامعی وجود داشته باشد، که در برابر خشونت مقاومت کنند و دربارهٔ نجات و احترام سماجت به خرج دهد؟ دقیقن نمی‌دانستم به چه ایده‌ای دست یافته‌ام؛ اما می‌دانستم که می‌خواهم دربارهٔ این موضوع پژوهش کنم. خلاصه اینکه آن را صلح و آرامش نامیدم.

اما به‌سختی می‌شد صلح را پیدا کرد. به بررسی پژوهش‌های معاصر دربارهٔ انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و علوم‌سیاسی پرداختم. مجموعهٔ داده‌ها و کتاب‌شناسی‌ها را به‌دقت بررسی کردم و با همکارانی که در مطالعهٔ منطقهٔ جنجالی «اوراسیا» همراهم بودند و با همکاران دیگر در برنامه‌های مطالعاتی صلح یا نهادهای مربوط به صلح، گفت‌وگو کردم. آن‌چه یافتیم این بود: نخست، اغلب آثار علوم‌اجتماعی امروز، بیشتر به خشونت می‌پردازند تا به صلح؛ دوم، اکثر پژوهش‌های تجربی که ادعا می‌کنند به صلح و آرامش می‌پردازند، درواقع، دربارهٔ ستیز و کشمکش هستند. آن‌ها به رفع و حل تنش‌ها، رفع‌وجووع امور پس از درگیری و برنامه‌هایی برای کمک‌رسانی به مردم در مناطق پرتنش می‌پردازند. آن‌ها به قانون و عدالت در بافت ستیز و کشمکش توجه دارند. در کل، این پژوهش‌ها تا جایی مربوط به صلح به حساب می‌آیند و به رنج میلیون‌ها انسان توجه می‌کنند که از این بابت آفسوس می‌خورند.

این آثار اغلب صلح را مانند چیزی ترسیم می‌کنند که گویا برای دیگری «به ارمغان آورده» شده است، چیزی که از بیرون «به برخی انسان‌ها» بخشیده شده است.

این آثار البته مهم‌اند، اما این چیزی نبود که من در پی آن باشم؛ بلکه خواستار دانشی اجتماعی بودم که به درون جوامع صلح‌طلب نفوذ کند و به بررسی تعامل‌های انسانی در سطح رودرو بپردازد. همچنین دراین‌باره صحبت کند که صلح چگونه با طرز کار استوار خویش عمل می‌کند. من خواستار پژوهشی تجربی بودم که پیکرهٔ اجتماعی را به‌شکلی دقیق بررسی کند و از سلامت و ثبات درازمدت آن پرسش کند؛

صفحه آرا: محمدرضا رضایی

توزیع: یاسین نادری

چاپخانه: چشمه

توزیع: کابل، ننگرهار، بلخ، بامیان، میدان وردک و غور

دفتر: کارته چهار

تماس با ما: ۰۷۸۷۷۷۱۸۲۰ / ۰۷۹۷۹۰۰۷۰۱

Rah-e-MADANYAT Daily
The Pathway to Civilization

www.madanyatonline.com

info@madanyatonline.com

fb.com/madanyatonline

سال پنجم • شماره ۳۴۶

دوشنبه • ۲۵ دلو ۱۳۹۵

۱۳ فبروری ۲۰۱۷

قیمت: ۱۰ افغانی

روزنامه

مدانیت

برای حقوق شهروندی

عمیقن ارزش شناختن را داشته و دارد. آن‌ها چه کسانی بودند و چه در ذهن داشتند، آن روستانشینانی که دیگران را به‌قیمت به‌خطرانداختن جان خود نجات می‌دادند؟ مردمی که محبت و احترام متعارف در آن‌ها به محبتی نادر و فوق‌العاده بدل شده بود. آن‌ها با آتش‌سوزی‌های وحشتناک امتحان خود را پس دادند و در منتهالیه آن منحنی زنگوله‌یی، که نمایندهٔ «انتخاب عقلانی» است، جای گرفتند. آنان با به‌خطر انداختن خود از دیگران محافظت کردند. آن‌ها که بودند؟ از چه چیزی آگاه بودند که دیگران نمی‌دانستند؟

می‌دانستم که من نیز تا اینجا مسحور ماجرا بوده‌ام؛ اما این را هم می‌دانستم که اهمیت این داستان، از حیطهٔ احساس و عاطفه فراتر می‌رود. اینجا مکانی بود که می‌توانستم به آنجا بروم و شروع کنم به دیدن و شنیدن، کما اینکه چندین‌بار در گذشته رفته بودم. می‌توانستم با همهٔ جزئیات بینم که در آنجا چگونه مردم با غریبه‌ها زندگی می‌کنند. می‌توانستم بینم که چگونه نابرابری و تنوع را مدیریت می‌کردند و چگونه تصمیم می‌گرفتند. همچنین، همان‌طور که در همهٔ پژوهش‌های دیگر در نظر داشتم، می‌توانستم به ایمان زیسته چشم بدوزم، نه به چیزی که مردم مذهبی ادعا می‌کنند به آن وفادارند، بلکه به این مساله که چگونه آن‌ها مرتبن انتخاب اخلاقی را، با هر ابزاری که در توان‌شان باشد، جهت می‌دهند. در این اجتماع، چه فرشتگان آواز بخوانند و چه نه، می‌توانستم به عملکردهای مقاومت (مقاومت دربرابر خشونت بیرونی) و سماجت (سماجت در محافظت از غریبه‌ها) بیندیشم. می‌توانستم ببینیم که آیا این نجات، اتفاقی باشکوه بود یا چیزی که در رفتارهای اجتماعی ماندگار، نقش بسته بود.

بنابراین، از پل‌تو ویوقه لینیو دیدن کردم و داستان مذکور، کنجکاو ی‌بیشتری در من ایجاد کرد. نخست اینکه در ابتدا متوجه شدم مردم این منطقه، از چندین قرن پیش، از غریبه‌های آسیب‌پذیر محافظت می‌کردند و در اینجا حقیقتی تجربی وجود داشت که اگر هم علت این کار را روشن نمی‌کرد، یقینن، دربارهٔ فرم‌های اجتماعی ماندگار و مستحکم، حرفی برای گفتن داشت.

مردم این منطقه عمدتن پروتستان بودند که در طول جنگ‌های مذهبی، که در قرن هفدهم آغاز شده بود، مورد ظلم و ستم قرار گرفته بودند. از آن زمان به‌بعد، ماجراها شروع شد. آن‌ها پروتستان‌هایی را که سعی داشتند از فرانسه فرار کنند پنهان کردند. بعد از انقلاب فرانسه نیز به کشیش‌های کاتولیک پناه دادند. در قرن نوزدهم، کودکان نیازمند را از شهرهای صنعتی بزرگ به روستا آوردند و سپس کودکان الجزایری را. بعد، در طول جنگ داخلی اسپانیا، به مادرها و کودکان‌های اسپانیایی جا دادند و بالاخره در طول جنگ جهانی دوم به یهودیان و (اکثرن کودکان یهودی) پناه دادند. البته افراد دیگری هم به آنجا می‌گریختند، از کمونیست‌ها تا سربازهای آلمانی و شمار زیادی از طردشدگان سیاسی.

پس از جنگ جهانی دوم، مردمی از مجارستان، شیلی و تبت به این روستا می‌آمدند. آن‌ها دانش‌آموزهایی بودند که از کشورهای در آفریقا، اروپا و خاورمیانه به مدارس شبانه‌روزی محلی می‌آمدند. امروز، در این «پل‌تو» (فلات)، مرکزی مسکونی برای پناه‌جوها وجود دارد که از اروپای شرقی، آفریقای مرکزی و قفقاز شمالی و جنوبی هستند و همگی برای نجات جان خود از کشورشان گریخته‌اند. هنوز هم ماجراهای خشونت‌آمیز در این مناطق به چشم می‌خورد، البته از جنسی متفاوت. اکنون، برای پدر چچنی یا مادر گینه‌ای، درست مانند کودک یهودی جنگ جهانی دوم، امکان رشد و شکوفاشدن در آینده وجود دارد. این پدر و مادرها و انبوه فرزنداها، داستان‌هایی را دربارهٔ جهان‌های ممکن صلح و آرامش از پل‌تو نقل خواهند کرد.

بنابراین، حالا دارم متوجه موضوعی می‌شوم که قبلن هرگز به آن آگاه نبودم. اینکه چه معنایی دارد که از میان جنگل‌ها از کنگو به آنگولا و نامیبیا بروید و برگرددید. دارم از مردی با دستان زخم‌خورده و سیاه‌چشم می‌آوزم، که چگونه وقتی در این جنگل‌ها وارد روستایی می‌شوید سخاوتمندانه یک بغل میوه و رختخوابی در خانهٔ رییس تقدیم‌تان می‌شود. دارم دراین‌باره می‌آموزم که چه احساسی دارد وقتی مسلسلی، عموئی کسی را در قفقاز نقش بر زمین می‌کند یا پای کسی در انفجار بمب یک یا، با فرزندانش سر می‌کند و آن‌ها را روی دامن بی‌پایش با خرسندی می‌بوسد؛ درحالی‌که هنوز بر جهان فریاد می‌زند. دارم یاد می‌گیرم که چه حس خوبی دارد که در صلح و صفا و به این فلات آرام بیایید، اما ترس از آینده، همچنان دایمی و آزاردهنده است. دارم می‌فهمم که پل‌تو از مردم واقعی ساخته شده که اغلب بسیار متین و باوقارند، کسانی که، شاید کاملن به ضرورت گوشت «حلال» عادت نکرده باشند. پناهجویان درست نمی‌دانند در فروشگاه یا مطب دندان‌پزشکی چگونه رفتار کنند، یا شاید مدتی راحت نباشند که داستان غریبه‌های سیاه‌موی را روی تشکر دور گردنشان حلقه می‌شود. من همواره شگفت‌زده می‌شوم و اغلب تحت‌تاثیر قرار می‌گیرم که می‌بینم پناه‌جویان چگونه از یکدیگر مراقبت می‌کنند و درنتیجه، خودشان به نجات‌دهندگان یکدیگر بدل می‌شوند. همچنین دارم متوجه می‌شوم که جذاب‌ترین جنبهٔ داستان این فلات [پل‌تو] اغلب از سکوت ناشی می‌شود؛ یعنی نهٔ حرف‌هایی که دربارهٔ نیکی و مهربانی گفته شده، بلکه آنچه در زمانهٔ آتش نشان داده می‌شود.

این داستان غنی و جذابی است. هنوز نمی‌دانم با آن به کجا راه برده‌ام، اما حدس‌هایی می‌زنم. ولی، گذشته از ویژگی‌های خاص مورد پل‌تو، این چیزی است که می‌خواهم بگویم. صلح (با جزئیاتی باشکوه و ناتمام)، تا سطح عادات و انتخاب‌های روزمره، امری قابل‌شناخت است. این انتخاب‌ها چه هستند؟ پاسخ این است: قدم‌زدن در خیابان همراه با چهره‌های ناآشنا و حفظ‌کردن گشاده‌رویی همیشگی‌مان؛ خریدن سبدهای میوه از کسی که لهجه‌اش به شما تعلق ندارد؛ مجال‌دادن به کودک‌ها، تا با اشک شادی بفهمند چگونه با تازه‌واردهای مدرسه‌شان بازی کنند؛ بازکردن در خانه‌تان، حتی وقتی توفان از بیرون شما را تهدید می‌کند؛ گوش‌سیردن به ماجرای شفاف رنج دیگران، حتی اگر بر قلب ما سنگینی کند؛ دعوت‌کردن دیگران به خانه، برای هم‌سفره‌شدن و باهم‌بودن. به داخل خانه می‌آیند، با چهره‌یی گشوده؛ بدین‌ترتیب، این عادت‌ها، که چشم آن‌ها را تشخیص می‌دهد، با گذشتهٔ زمان به عادت‌هایی ثابت (قابل شناخت) و یقینی بدل می‌شوند.

* مارگرت پکسون، نویسنده و انسان‌شناسی است که در واشنگتن زندگی می‌کند و کتاب سولاویوو نوشته است.

رفتارهای بالفعل، ناقص و معیوب بپردازد. چنین پژوهشی نیازی به توسل به فرشته‌ها ندارد. در این پژوهش، تنها باید به چهرهٔ مردم واقعی و به روابطی توجه کنید که با یکدیگر برقرار می‌کنند یا نمی‌کنند، به داستان‌هایی که بازگو می‌کنند یا نمی‌کنند و به اینکه برای پذیرفتن یا نپذیرفتن فرد غریبه به‌عنوان یکی از خودشان چطور تصمیم‌هایی می‌گیرند.

البته، فقدان خشونت شروع مناسبی است. این پژوهش می‌خواهد صلح را به‌صورت سلبی تعریف کند، چیزی مانند تعریف‌کردن سلامتی از منظر نبود بیماری و نه در قالب مجموعهٔ درخشانی از نظام‌هایی که از شادابی و طراوت زندگی محافظت می‌کنند. با این همه، این تعریف کارآمد و سودمند است. برخی از پژوهش‌های اخیریی که دربارهٔ شبکه‌های اجتماعی صورت گرفته، نشان می‌دهد که اگر میان اجتماعات، روابط عمیق و همگانی وجود داشته باشد، احتمال وقوع خشونت پایین می‌آید. چنین مطالعه‌یی قابلیت آن را دارد که نوک پیکان را به‌سوی مناطقی با خشونت کمتر نشان‌ه‌گیرد و حتی به ما کمک کند که برسیم چه نوع رابطه‌یی، بیش‌ازهمه از میزان خشونت خواهد کاست. بنابراین، اگر مثلن در جامعه بخواهید از میزان دردرس کم کنید، آیا باید سبزیجات مصرفی خود را از گروه‌های قومی یا دینی دیگر بخرید؟ آیا باید با آن‌ها به مدرسه بروید؟ آیا باید به خانه دعوت‌شان کنید و با آن‌ها هم‌سفره شوید؟

گوهرهای دیگری از نمونه‌های فراوان (n) جوامع صلح‌طلب نیز



وجود دارند. برای مثال، به نظر می‌رسد جوامعی که دخترانش تحصیل‌کرده هستند تمایل کمتری به رفتارهای خشونت‌آمیز دارند. این کشف درخشانی است. سپس به‌طور اتفاقی به آثار «یران کاتوناریج» دربارهٔ «سرزمین‌های محصور صلح» برخوردیم، یعنی چند شهر در یوگسلاوی سابق که، هم در طول جنگ جهانی دوم و هم در جنگ‌های دههٔ نود یوگسلاوی، از خشونت اجتناب می‌کردند. این روستاها چه ویژگی‌های مشترکی داشتند؟ چرا وقتی جنگ در همه‌جا بیداد می‌کرد، این مجموعهٔ تھی از خشونت دست به مقاومت می‌زد، آن هم نه یک بار بلکه دو بار؟ گویی بازهم بحث شبکه‌ها مطرح می‌شود؛ ورودی‌های داستان‌های مشترکی دربارهٔ نیکی و مهربانی غریبه‌ها «بیان می‌شود» که صادقانه دهان‌به‌دهان نقل شده‌اند. مجموعه‌داده‌های گسترده‌ای که روند‌آکیدن نزولی خشونت، و شاید روزی تا حد صفر، را نشان می‌دهند شروع بسیار مناسبی هستند.

اما باز هم از نظر من، خوب نگاه‌کردن به چشمان اشک‌آلود دیگران کاری ضروری است. انبوه داده‌ها برای سیاست‌گذاری مناسب‌اند، اما خود صلح چه؛ صلح رودررو چیست؟ صلح چیست، وقتی جنگ بیداد می‌کند؟ هنوز درست نمی‌دانم، اما تازه فهمیده‌ام که کجا در پی آن باشم؛ در اینکه چگونه یک جامعه حتی مشکلات کوچک خود را حل می‌کند؛ چگونه نابرابری و سهم‌بردن را مدیریت می‌کند؛ چگونه غریبه‌ها را در آستانه‌ها و ورودی‌های متعددهٔ اداره می‌کند؛ چگونه تواریت و گوناگونی‌ها را تعریف می‌کند و با آن‌ها مواجه می‌شود؛ چگونه این عادت را به وجود می‌آورد که در شرایط دشوار از افراد آسیب‌پذیر محافظت کند و درنتیجه، چگونه برخی رفتارها در بستر آن به رفتارهایی باورنکردنی بدل می‌شوند. همهٔ این رفتارها را می‌توان مورد مشاهده قرار داد. پیاده‌سازی هیچ‌یک نیازمند تصویرسازی‌های شادمانه نیست. به‌تعبیردیگر، صلح، امری قابل‌شناخت است.

کمی بعد از آنکه تصمیم گرفتم مطالعهٔ جنگ را کنار بگذارم، داستان لو شومبون سو لینیو و پل‌تو ویوقه لینیو نظرم را به خود جلب کرد. ما یون پیش، عمه‌ام کتابی برابرم فرستاده بود به‌نام مبادا خون بی‌گناه ریخته شود؛ داستان روستای لو شومبون و اینکه چگونه نیکی و مهربانی در آنجا اتفاق افتاد بود. این کتاب توضیح می‌دهد که چگونه چند روستا در منطقهٔ ماسیف سنترال [توده کوه مرکزی] فرانسه به هزاران یهودی، در طول جنگ جهانی دوم پناه دادند و نهایتن جان آن‌ها را نجات دادند. کتاب که به‌قلم فیلیپ پل هالی در سال ۱۹۷۹ نوشته شده در قفسهٔ کتابخانه‌ام خاک می‌خورد؛ اما، اکنون و در جست‌وجوی صلح، آن را در دست گرفته‌ام.

هالی فیلسوف بود، اما به چنین داستانی برخورد و تا جایی که می‌توانست با بسیاری از اهالی منطقه مصاحبه کرد. این کار سختی بود. مردم را چنان‌که امروز می‌بینم، مشتاق نبودند که دربارهٔ اتفاق‌هایی گذشته صحبت کنند. با این همه هالی، در نوشتن خود، شفیته و مسحور ماجرا شده است. کتاب هالی پرمدانه‌ست (فرشتگان آواز می‌خوانند!) و اثر تاریخ‌دانی کارآزموده نیست. با این همه، او در پی ترسیم چیزی بود که

محلی و یک نام نسبت داده می‌شود.

اما، آیا می‌توان صلح را محاسبه کرد و به شماره درآورد؟ در کجا واقع شده است؟ چه وقت اتفاق می‌افتد؟ صلح فاقد آن «حالت شی مانند» است که بتوان تحلیل کرد؛ صلح به چیزی چون نارویداد یا مجموعه‌عی تھی شباهت دارد.

توصیف ماهیت صلح و جوامع صلح‌طلب کاری نامشخص و سطحی به نظر می‌رسد؛ از بهشت عدن در کتاب مقدس گرفته تا «ابنده تایناک» لنین. وقتی کودک بودم، در اتاق انتظار دندان‌پزشک، انجیل مصور کودکان را نگاه می‌کردم. صلح دینی به تصویرسازی‌های شادمانهٔ مردم سفیدپوست شباهت دارد، مردمی که رو به آسمان، به بهشت عدن آن تصاویر چشم دوخته بودند و شاید بره‌یی هم با پای‌های جمع شده زیر درخت، آنجا نشسته باشد. صلح خوشایند و زرین‌موی، از اساس فاقد حلقهٔ تاریک حقیقت است.

از نظر مارکس و دیگر دوران‌دیشان قرن نوزدهم نیز فهم صلح سیاسی کار دشواری است. درنهایت، براساس روایت مارکس، صلح یعنی هروقت خواستید بتوانید شکار و ماهی‌گیری کنید و بطری شیر را دست‌به‌دست بچرخانید تا هرکس سهم متصفانه‌یی از آن ببرد. این پایان تاریخ است، سرزمین صلح در آخرالزمان؛ هرچه جنگ بوده تمام شده است و اکنون چیزی نمانده جز شیر رایگان. مارکس درمورد مسألهٔ کاپیتالیسم، نگاه تیزبین و جهت‌گیری دقیقی داشت و شنیدن خوش‌زبان بود. وقتی بحث تصویرسازی از نتیجهٔ عملی کومنیسم به میان آمد، او نیز عملن، به همان ایدهٔ بره‌های نشسته زیر درخت بازگشت.

از منظر این دیدگاه‌ها، صلح تنها از آن جهت «چیز» به حساب می‌آید که فهم‌ناپذیر و ثابت باشد. همان‌طور که دکارت در گفتاری دربارهٔ روش می‌گوید: برخی چیزها (جهان فیزیکی) رام علم و قانون عملی‌اند و برخی چیزهای دیگر (شعر، الهیات، جوهرهٔ هیجانات و…) این‌گونه نیستند. صلح (یعنی نیستی که هیچ اتفاقی رخ نمی‌دهد)، با تفکر سادهٔ ما چیزی نیست که اساسن بتوان آن را تقسیم و بخش‌بندی کرد و اگر نتوان آن را بخش‌بندی کرد، نمی‌توان مطالعه کرد، بلکه تنها می‌توان آن را احساس کرد. این مایهٔ شرم و ننگی وحشتناک است. در مجموع، چه چیزی مهم‌تر از محتوای واقعی صلح است؟ وقتی به چشمان افرادی که از نزدیک با خشونت مواجه شده‌اند نگاه می‌کنید، چه چیزی سودمندتر از این است که بدانیم در عمل برای ایجاد صلح و آرامش به چه تلاش شگفت‌آوری نیاز است یا صلح بر چه عاداتی نوآورانه (و حتی پیش‌با افتاده‌یی) وابسته است؟

با این همه، به‌رغم سخن‌های دکارت، که همچنان الگوهای علمی ما را شکل می‌دهند، درواقع شاید بتوان صلح را تحلیل کرد. چه می‌شود اگر آن را نه مانند چیزی بی‌زمان بلکه امری پویا در نظر بگیریم، نه مانند چیزی در آغاز یا در پایان، بلکه در حال آشکارشدن، چیزی که اثری و فرازمانی نیست، بلکه از خاک و زمین زیسته برمی‌آید؟ چه می‌شود اگر صلح در عمل، چیزی نامتمام و نخراشیده باشد؟ در این صورت، دانش اجتماعی می‌تواند آن را سامان دهد، می‌تواند از پس پویایی‌ها برآید و بالاخره به تداوم درازمدت آن چشم بدوزد و شادمانه به مطالعهٔ